

طاهر صدیق:



نژادپرستی و بیگانگه‌ستیزی در سوئد

منبع: پرس ایران
تنظیم: ریشه‌ها

فهرست بخش‌ها:

- ۳ بخش نخست: بیگانه‌ستیزی پیش از ناسیونال‌سوسیالیسم
- ۹ بخش دوم: یهودستیزی سازمان‌یافته تا پایان جنگ دوم جهانی
- ۱۲ بخش سوم: فاشیسم و نازیسم در سوئد پیش از دهه‌ی ۱۹۸۰
- ۱۷ بخش چهارم: نژادپرستی و بیگانه‌ستیزی سازمان‌یافته در سوئد در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰
- ۲۵ بخش پنجم: سازمان‌های بیگانه‌ستیز دموکراتیک‌نما در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰

بخش نخست

بیگانه‌ستیزی پیش از ناسیونال‌سوسیالیسم



پیشگفتار:

نژادپرستی و بیگانه‌ستیزی در سوئد پیشینه‌ای دیرینه دارد. پدیده‌ای است هم‌پیوند با گرایش‌های همسان در اروپا و آمریکا و پیوسته تاثیرپذیر از این گرایش‌ها.

این نوشته نگاهی است کوتاه بر این گونه گرایش‌های اجتماعی در سوئد در سده‌ی بیستم و دهه نخست سده کنونی، با اشاره‌ای گذرا به سده‌های پیشین.

جنبش نژادپرستانه‌ی «اصلاح‌نژاد» (به‌نژادگری)، یهودستیزی، سازمان‌های نازیستی در دوران جنگ دوم جهانی و گروه‌های نژادپرست یا بیگانه‌ستیز دهه‌های اخیر موضوع بخش‌های چندگانه‌ی این نوشته است.

بخش نخست: بیگانه‌ستیزی پیش از ناسیونال‌سوسیالیسم

از پایان سده‌ی شانزدهم تا دهه‌های نخست سده‌ی بیستم، جامعه‌ی سوئد از دیدگاه قومی و مذهبی، جامعه‌ای بسیار همگن بود. درون‌کوچی اقوام بیگانه به این کشور در این دوران دراز ناچیز بود و عواملی گوناگون، مانند قانون‌گذاری در

حوزهی مذهب، مانعی بزرگ در برابر نفوذ بیگانگان به جامعهی سوئد پدید آورده بود. برای نمونه، بر طبق قانونی که در سال ۱۶۶۵ وضع شد، گرایش به هر مذهبی جز مسیحیت انجیلی - لوتری ممنوع شد. بیست سال پس از آن، قانونی دیگر شهروندی سوئد و عضویت در کلیسای رسمی این کشور، یعنی کلیسای انجیلی - لوتری را جدائی‌ناپذیر شناخت: کسی که عضو این کلیسا نبود، شهروند سوئد نیز شناخته نمی‌شد. و سپس حتی کیفر تبعید نیز برای «مرتدان»، یعنی کسانی که از مذهب لوتری برمی‌گشتند، تعیین شد.

هدف قانون‌گذاران، البته، تنها هدفی دینی نبود بلکه همچنین یا شاید بیشتر، این بود که از رخنه‌های مذهب‌های دیگر به جامعه سوئد که به گمان آنان خطری بزرگ برای یگانگی ملی این کشور در بر داشت، جلوگیری کنند. شاید بتوان گفت که این سیاست تا سده‌ی بیستم با کامیابی پیش رفت: جامعهی سوئد در سده نوزدهم جامعه‌ای بود که در آن ملیت‌گرایی و دلبستگی به یگانگی ملی گسترش چشمگیری یافته و سخت جا افتاده بود.

مذهب، اما، تنها یکی از عوامل وحدت‌آفرین بود. در کنار آن عامل غیرمذهبی موثری نیز به نگرش داشت و استواری یگانگی ملی یاری می‌رساند: می‌تولوژی "گوتیسیسم" (Goticism) که اسطوره‌ای ملی و تاریخی بود درباره‌ی تبار سوئدی‌ها و گذشته‌ی «پرشکوه» آن‌ها. به نظر برخی تاریخ‌پژوهان، این می‌تولوژی نقشی بس کارآمد در تعیین و تثبیت هویت ملی سوئدی‌ها و برخورد آن‌ها با گروه‌های بیگانه ایفا کرده است. گوتیسیسم، در سده‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم رشد و گسترش یافت و با انتشار کتاب پر حجم آتلانتیکا نوشته‌ی "اولوف رودبک" (Olof Rudbeck) در سده‌ی هفدهم به اوج خود رسید. در این کتاب، سوئدی‌ها نوادگان نوح پیامبر و سوئد گهواره‌ی فرهنگ و تمدن بشر یا همان سرزمین افسانه‌ای آتلانتیس معرفی می‌شود و فرهنگ‌های کلاسیک، در سنجش با فرهنگ گوتی، فرهنگ‌های درجه دوم و کم‌توان‌تر ارزیابی می‌شوند. رواج گوتیسیسم، در آغاز، با خوارشماری اقوام و فرهنگ‌های دیگر همراه نبود. اما پس از آنکه سوئد، در سال ۱۸۰۹، سرزمین فنلاند را از دست داد، گوتیسیسم چهره‌ی ایدئولوژیک کین‌توزانه‌ای به خود گرفت و خصلتی نژادباورانه و قوم‌پرستانه یافت.

در سده نوزدهم، در میان پژوهشگران و دانشمندان سوئد نیز، همانند دیگر سرزمین‌های اروپایی، نگرش‌های نژادباورانه‌ی استوار بر زیست‌شناسی رواج

یافت. در این دوران، سوئد یکی از کانون‌های پژوهشی در رشته‌ی «زیست‌شناسی نژادی» بود. برای نمونه، پزشک سرشناس سوئدی "آندرش رتسیوس" (Anders Retzius) در زمینه‌ی اندازه‌گیری جمجمه‌های افراد متعلق به اقوام گوناگون و طبقه‌بندی آن‌ها فعالیت می‌کرد و در همین زمان بود که انبوهی از نظریات گوناگون در رشته‌ی مردم‌شناسی جسمانی، بر پایه‌ی داده‌های آماری که فرآورده‌ی پژوهش‌هایی چون پژوهش‌های آندرش رتسیوس بود، پرداخته شد.

در اروپای قرن نوزدهم، پیوند نظریات مربوط به تکامل طبیعی "چارلز داروین" با نظریاتی در عرصه‌های زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ، «شبه‌تئوری» "داروینیسم اجتماعی" را پدید آورد و اصول "داروینیسم"، یعنی «تنازع برای بقا» (ستیزه برای ماندگاری) و «بقای انساب» (ماندگاری برترین) پایه‌ی برخی نظریه‌های تحول اجتماعی شد. اساس این نظریه در حوزه‌ی اجتماعی این است که مبارزه برای حفظ زندگی در میان نژادها و ملت‌ها نیز همانند عرصه‌ی طبیعت حکمفرماست و در این ستیزه برای زندگی، شایسته‌ترین افراد و گروه‌ها، یعنی نیرومندترین آن‌ها، پایدار می‌مانند و کم توانان راه نیستی می‌پیمایند. و نیز بر طبق گونه‌ای از این نظریه، برخی گروه‌های قومی و نژادی بازدارنده‌ی تکامل طبیعی انسان هستند و برای نمونه، نژاد سیاه‌پوست که از کمترین شایستگی در میان نژادها برخوردار است محکوم به نابودی است و بنابراین، قاره آفریقا، بر پایه‌ی حقی که استوار بر داده‌های زیست‌شناسی است از آن نژاد سفیدپوست است!!!

در سوئد، این نظر درباره‌ی اقوام "لاپلاندی (سامه‌ها)" نیز اظهار می‌شد. همچنین، این دیدگاه که نژادهای «پست» زاد و ولد بیشتری دارند بسیار رایج بود و هم‌آمیزی نژادها پدیده‌ای سخت زیان‌آور انگاشته می‌شد. افراد تشکیل‌دهنده‌ی یک قوم یا نژاد هم به شایسته و ناشایسته طبقه‌بندی می‌شدند. طبقات میانی و دهقانان از دیدگاه نژادی، دارای ارزشی والا به شمار می‌آمدند، در حالیکه مردمان به اصطلاح عقب‌مانده، گدایان، بزهاران و به طور کلی فرودست‌ترین لایه‌های مردم تقالهی جامعه شمرده می‌شدند. به رغم اینکه هیچ‌گونه سنجهی علمی برای تعیین نژاد در دست نبود - اکنون نیز چنین معیاری وجود ندارد- نظریات یادشده درباره‌ی نژادها، با تأکیدی تمام ابراز می‌شد و در بسیاری از محفل‌های اجتماعی به عنوان اصول مسلم علمی رواج

داشت. گفته می‌شد که بر پایه‌ی اصول زیست‌شناسی نژادی، باید در راستای «بهبود نژاد خودی» تلاش کرد تا از نابودی آن جلوگیری شود.

"زیست‌شناسی نژادی" و شاخه‌ای از آن که "اصلاح نژاد" یا "به‌نژادگری" (Eugenics) نامیده می‌شود، با بنیان‌گذاری سازمانی به نام "جمعیت اصلاح‌نژاد در سوئد" (Svenska sällskapet för Rashygien) در سال ۱۹۰۹ میلادی، جهشی تند یافت. نظریه‌پرداز و رهبر این سازمان دانشمند علوم پزشکی "هرمان لوندبوری" (Herman Lundborg) بود. «اصلاح‌نژاد»، اصطلاحی که دانشمند انگلیسی "فرانسیس گالتون" خویشاوند چارلز داروین در زیست‌شناسی باب کرد، بیانگر نظریه‌ای است که بر طبق آن توزیع خصلت‌های خوب تنی و روانی در میان آدمیان نابرابر است و کسانی که خصلت‌های خوب در آن‌ها کمتر است، زاد و ولد بیشتری دارند. بنابراین، بر طبق این نظریه، باید کوشید تا با اقدامات اصلاحی، رشد گروه‌های دارنده‌ی خصلت‌های خوب افزایش یابد. جمعیت اصلاح‌نژاد در سوئد که تبلیغ‌گر چنین نظریه‌ای بود، از پشتیبانی مقامات رسمی سوئد نیز برخوردار شد. در سال ۱۹۲۱، نهادی دولتی برای پژوهش در زمینه‌ی زیست‌شناسی نژادی در شهر اوپسالا بنیان نهاده شد و هرمان لوندبوری به ریاست آن گماشته شد. هرمان لوندبوری از جمله به موضوع آمیختگی نژادها بسیار اهمیت می‌داد و این نگرانی را داشت که در هم‌آمیختن نژاد "نوردیک" و نژادهای دیگر به فساد نژاد نوردیک بیانجامد. او می‌نویسد: «به موضوع مهاجرت باید توجه کامل داشت تا افراد دارای کمبود و اقوام بیگانه نتوانند به آسانی به سوئد آمده در اینجا سکونت گزینند. در هم‌آمیختن نژادهایی که از دیدگاه زیست‌شناسی جایگاهی بلند دارند (برای نمونه مردم اسکاندیناوی) و عناصر نژادی پست‌تر (برای مثال کولی‌ها، برخی اقوام روسی و...) به هیچ روی پذیرفتنی نیست».

موسسه‌ی زیست‌شناسی نژادی در اوپسالا تا سال ۱۹۳۵، یعنی سالی که «هرمان لوندبوری» از ریاست آن کنار رفت، یکی از مراکز بزرگ تبلیغاتی برای گسترش ایده‌نولوژی نژادپرستانه‌ای بود که باشتاب در جامعه‌ی دیگری در اروپا یعنی آلمان پیشروی می‌کرد و اندکی پس از آن، در دوران حکومت حزب نازی در این کشور، به اوج خود رسید.

یکی از پی‌آمدهای رشد و نشرگرایش‌های اصلاح‌نژاد در سوئد که راهیابی آن را به عرصه‌ی سیاسی نیز نشان می‌دهد، وضع قانون عقیم‌سازی اجباری در سال

۱۹۳۴ بود که در سال ۱۹۴۱ ترمیم و تکمیل شد و حتی افرادی را دربرگرفت که به اصطلاح شیوهی زندگی ضداجتماعی داشتند، یعنی معتادان به الکل، ولگردان، بزهداران و بسیاری از اندیشه‌مندان، سازمان‌ها و احزاب سوئد، عقیم‌سازی اجباری را گامی در راستای اصلاح‌نژاد و بخشی مهم از اقدامات ضروری برای به‌سازی خردمندان‌هی جامعه می‌دانستند.

در دهه‌های اول قرن بیستم، در میان احزاب و سازمان‌های سیاسی سوئد، گرایش‌های «اصلاح‌نژاد» و «پاسداری از پاکیزگی نژادی سوئدی‌ها» رواج داشت. برای نمونه در برنامه‌ی سال ۱۹۱۹ "اتحادیه‌ی سراسری کشاورزان سوئد" (Jordbrukarnas Riksförbundet) و همچنین در برنامه‌ی حزب دهقانان سوئد موسوم به "اتحادیه‌ی دهقانان" (Bondeförbundet)، سلف حزب "سنت‌تر" کنونی (Centerpartiet) که در سال ۱۹۲۱ بنیانگذاری شد، «حفظ پاکیزگی نژاد سوئدی و جلوگیری از رخنه‌ی عناصر نژادی بیگانه» از هدف‌های مهم به شمار می‌رفت. در طول دهه‌ی ۱۹۳۰، گرایش‌های یهودستیزانه و نژادباورانه در این حزب نفوذ داشت و حتی گفته می‌شد که دهقانان سوئد «ناب‌ترین و ارزشمندترین گروه نژاد سوئدی» هستند.

سیاست رسمی دولت سوئد در دهه‌های نخست سده‌ی بیستم در زمینه‌های گوناگون، به ویژه در حوزه‌ی مهاجرپذیری نیز آشکارا تاثیر یافته از گرایش‌های نژادباورانه بود. به فرمان دولت، نمایندگی‌های سیاسی سوئد در روسیه و آلمان از دادن روایید برای یهودیان خودداری می‌کردند و در سال ۱۹۲۶، "اداره کل امور اجتماعی سوئد" «حفظ پاکیزگی نژادی» سوئدی‌ها را دلیلی برای کاربرد نظارت دقیق‌تر و سختگیرانه‌تر بر امر مهاجرت به سوئد عنوان کرد. پیش‌تر، از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۷، ورود اتباع بیگانه به سوئد آزاد بود، اما در بحث‌های مربوط به «قانون اتباع بیگانه» در سال ۱۹۱۳ و «قانون اخراج اتباع بیگانه» در سال ۱۹۱۴، ورود آزادانه‌ی مهاجران نگران‌کننده خوانده شد و برای نمونه کولی‌ها هم‌ردیف ولگردان شناخته شدند و حق کوچیدن به سوئد را از دست دادند. در سال ۱۹۱۷، داشتن گذرنامه برای ورود به سوئد اجباری شد و در «قانون اتباع بیگانه» مصوب همان سال، دلیلی که برای اجرای سیاست سختگیرانه‌تر در امر مهاجرپذیری عنوان شد، از جمله حفظ همگنی جمعیت سوئد بود.

شایان توجه است که حتی اندیشه‌مندانی که از نگاه بسیاری، شخصیت‌های

سیاسی و علمی انساندوست و برابری‌خواه سوئد تلقی می‌شدند و می‌شوند، نگرش بهبود نژادی داشتند. برای نمونه یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی و سیاسی سوسیال‌دموکرات سوئد در این دوران، "گونار میردال" (Gunnar Myrdal) در کتاب بسیار معروف خود "بحران در عرصه جمعیت" (Kris i befolkningsfrågan) در سال ۱۹۳۴، سترون‌سازی اجباری را همچون شیوه‌ای کارآمد برای سوا کردن افراد به اصطلاح ناشایسته برای زندگی، به تاکید توصیه می‌کرد و چنانکه گفته شد در همین سال، و نیز در سال ۱۹۴۱، بود که از جمله بر پایه‌ی اینگونه توصیه‌ها، قوانینی در زمینه سترون‌سازی اجباری وضع شد. گفتنی است که این قوانین تا سال ۱۹۷۴ معتبر بود و تا این سال بر پایه آن‌ها، هزاران نفر را عقیم کردند که هنوز هم شماری از آنان زنده هستند.

پس از به قدرت رسیدن حزب نازی در آلمان، مقامات سوئد در پذیرش پناهندگان یهودی باز هم سختگیرتر شدند. گفته می‌شد که این یهودیان «پناهندگان قومی» هستند نه «پناهندگان سیاسی» و از این رو نباید اجازه‌ی اقامت در سوئد به آنان داده شود. این سیاست سختگیرانه تا اواخر جنگ جهانی دوم پی‌گیری شد.

به طور کلی می‌توان گفت که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، سوئد از پیشگامان سیاست‌های استوار بر «زیست‌شناسی نژادی» و نظریه‌های «اصلاح‌نژاد» بود و تقریباً هیچ‌گونه مخالفتی نیز از سوی احزاب و سازمان‌های سیاسی و صنفی با این سیاست دیده نمی‌شد. قوانین، کتاب‌های درسی و نوشته‌های رسمی، و مهم‌تر از همه، ذهن مردم، انباشته از دیدگاه‌های نژادباورانه بود و هر چند که این دیدگاه‌ها پس از جنگ دوم جهانی از صحنه‌ی رسمی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سوئد کمابیش دور شد، بی‌گمان اثر ذهنی آن‌ها هنوز هم کاملاً از میان نرفته است.

بخش دوم:

یهودستیزی سازمان‌یافته تا پایان جنگ دوم جهانی



در سوئد، یهودی‌ستیزی سازمان‌یافته پیشینه‌ای دراز دارد. در پایان سده‌ی نوزدهم، نخستین سازمان‌های یهودستیز در این کشور پدید آمدند که شناخته‌ترین آنها "اتحادیه‌ی ضدیهود سوئد" (Svenska Antisemitiska Förbundet) در سال ۱۸۸۹ پایه‌ریزی شد.

"انجمن ضدیهود سوئد" (Svenska Antisemitiska Föreningen) سازمان یهودستیز دیگری بود که در سال ۱۹۲۳ بنیانگذاری شد و تا سال ۱۹۳۱ به فعالیت خود ادامه داد.

دوران شکوفائی سازمان‌های ضدیهود در سوئد دهه‌های نخستین سده‌ی بیستم بود. با اوج‌گیری جنبش ناسیونال‌سوسیالیسم (نازیسم) در دهه‌ی ۱۹۳۰ که یکی از مهم‌ترین هدف‌هایش ستیزه با یهود بود، سازمان‌های یهودستیز پیشین در این جنبش حل شدند.

این سازمان‌ها با یهودستیزان دیگر کشورهای اروپا ارتباط و همکاری نزدیک و گسترده داشتند و برخی از رهبران جنبش‌های ضدیهود در کشورهای اروپا برای دیدار این سازمان‌ها به سوئد می‌آمدند و گاهی به فعالیت در آنها نیز می‌پرداختند. برای نمونه، در فهرست عضوهای یکی از این سازمان‌های ضدیهود سوئد، نام "هرمان گورینگ" از رهبران سرشناس آلمان نازی را می‌توان یافت.

سازمان‌های ضدیهود پرورشگاهی برای نازیست‌های سوئد بود و بسیاری از کسانی‌که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به جایگاه‌هایی بلند در سازمان‌های نازیستی سوئد دست یافتند، فعالیت خود را در سازمان‌های ضدیهود آغاز سده بیستم شروع کرده بودند.

کسی که شاید بتوان او را پیگیرترین دشمن یهودیان در تاریخ سوئد نامید "اینار اوبری" (Einar Åberg) بود که در سال‌های نخست دهه‌ی ۱۹۲۰ تلاش‌های یهودستیزانه‌اش را آغاز کرد و تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ پی‌گرفت. پخش اعلامیه‌ها و نوشته‌های کوتاه ضدیهود، فعالیت در سازمان‌های گوناگون نازیستی، ارتباط پیوسته با یهودستیزان کشورهای دیگر، تماس و همکاری با نهادهای انتشاراتی پخش‌کننده‌ی نوشته‌های ضدیهود، فعالیت انتشاراتی پیگیرانه در این زمینه و تبلیغ در میان دانش‌آموزان و دانشجویان آموزشگاه‌های عمومی و نظامی از جمله‌ی کوشش‌های اینار اوبری بود..

اینار اوبری در سال ۱۹۴۱، "اتحادیه‌ی مبارزان ضد یهود سوئد" (Sveriges Antijudiska Kampförbund) را بنیان‌گذاری کرد که کار اصلی آن تبلیغ گسترده بر ضد یهودیان و هدف اصلی آن، برطبق اساسنامه‌اش "نابودی کامل یهودیان سوئد" بود.

فعالیت درون و برون‌مرزی اینار اوبری خشم بسیاری را در سوئد برانگیخت. برپایه‌ی شکایت‌های بی‌شماری که به دادگستری سوئد داده شد، وی چندین بار به جرم "تحریک علیه گروه قومی" (Hets mot folkgrupp) به کیفر زندان محکوم شد. وضع قانون "تحریک علیه گروه قومی" در سوئد، در واقع، برای جلوگیری از فعالیت اوبری و همکاران او بود و از این رو، این قانون را، قانون اوبری (Lex Åberg) یعنی نیز خوانده‌اند.

گسترده‌ترین فعالیت ضد یهود در سده‌ی بیستم در سوئد، تلاشی تبلیغی با عنوان "موسی را از دم در برگردانید" (Mota Moses i grind) بود که به دست سازمان نازیستی "جمعیت سوسیالیست سوئد" (Svensk Socialistisk Samling) سازمان یافت و فعالیت آن تا سال ۱۹۴۵ یعنی پایان جنگ دوم جهانی ادامه یافت. هدف این کوشش تبلیغی مطرح ساختن گسترده‌ی نیاز به پیشگیری از

مهاجرپذیری و پناهنده‌پذیری و زیر فشار گذاشتن نهادهای دولتی برای کاهش دادن درون‌کوچی به سوئد بود.

سازمان دانشجویان "جمعیت سوسیالیست سوئد" به ویژه در این زمینه کوشا بود. در آغاز سال ۱۹۳۹، در دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های عالی سوئد، گردهم آیی‌های اعتراضی بسیاری بر ضد درون‌کوچی در سوئد برگزار شد و "اتحادیه‌ی صنفی دانشجویان" (Studentkår)، کمابیش در همه‌ی دانشگاه‌ها، با وجود مخالفت سرسختانه‌ی "انجمن‌های دانشجویان لیبرال"، "سوسیال‌دموکرات" و "مسیحی"، با جمعیت سوسیالیست سوئد همگام شدند و پیرامون شعارهای ضدمهاجر آن گردآمدند. چندین سازمان صنفی و "حزب دهقانان سوئد" نیز به پشتیبانان این خواسته‌های بیگانه‌ستیزانه پیوستند. از جمله‌ی این سازمان‌های صنفی می‌توان "انجمن پزشکان سوئد" و "اتحادیه‌ی شرکت‌های کوچک سوئد" را نام برد. دبیر این اتحادیه پناهندگان را حشره‌های موزی‌ای می‌خواند که شهروندان سوئد باید خانه (سوئد) را از لوٹ وجود آنها پاک سازند.

نکته‌ی جالبی که در مورد فعالیت‌های تبلیغی "موسی را از دم در برگردانید" می‌توان گفت این است که نازیست‌ها با شگردی بسیار زیرکانه در سازمان‌دهی و پیشبرد آن یعنی جمع‌آوری امضا، فعالیت‌های جنجالی بسیار در مکان‌های عمومی، گردهم‌آیی‌های کوچک پیوسته، صدور قطعنامه‌ها و چاپ نوشته‌های ضدپناهنده در نشریات حزب و... می‌خواستند شمار هواداران خود را بسیار بیشتر از آنچه که بود و نمود کنند و این پندار را دامن زنند که خواسته‌های ضدیهود و پناهنده‌ستیزانه‌شان از پشتیبانی گسترده‌ی مردم سوئد برخوردار است.

با آغاز جنگ دوم جهانی تلاش‌های تبلیغی "موسی را از دم در برگردانید" فروکش کرد اما در سال ۱۹۴۳ هنگامی که یهودیان دانمارک با اعلام وضعیت فوق‌العاده در این کشور از سوی آلمان، به سوئد پناه آوردند، دوباره اوج گرفت و تا پایان جنگ ادامه یافت.

بخش سوم:

فاشیسم و نازیسم در سوئد پیش از دهه‌ی ۱۹۸۰

«فاشیسم» به صورت عام برای نامیدن همه‌ی رژیم‌های تمام‌خواه (توتالیتار) استوار بر دیکتاتوری و ترور به کار می‌رود اما به معنای خاص، نام جنبشی سیاسی به رهبری بنیتو موسولینی است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۱۰ در ایتالیا رشد و گسترش یافت و در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰



سمبل نازیسم

قدرت دولتی را در دست گرفت. خواسته‌ی برقراری نظام دیکتاتوری، نابودی پارلمانتاریسم، هواداری تام از نهاد دولت، ناسیونالیسم افراطی و مبارزه با سوسیالیسم، لیبرالیسم و دموکراسی، از مشخصات فاشیسم است و هدف آن ایجاد دولتی است استوار بر

انحصار قدرت یک حزب، یعنی حزب فاشیست. فاشیسم مبلغ نظریه‌ی «کورپراتیویسم» است یعنی هوادار این است که سازمان اقتصادی جامعه به صورت رسته‌بندی‌های صنفی زیر نظارت دولت درآید. با چنین نگرشی بود که فاشیست‌های ایتالیا به سازماندهی رسته‌های صنفی پرداختند که هدف آن یکی کردن اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی در هر رشته‌ی اقتصادی، زیر نظر مدیریت دولتی بود. کورپراتیویسم بر این اصل استوار است که هر فردی نه تنها باید شهروند جامعه شناخته شود بلکه باید به عنوان عنصری از یک گروه شغلی به شمار آید و از آنجا که توده‌های عادی مردم تنها از شغل خود به خوبی سر درمی‌آورند، نباید در مورد مسئله‌ای جز امور مربوط به کسب و کار خود، حق نظردهی و تصمیم‌گیری داشته باشند. بنا بر این اصل، تنها سرآمدان جامعه‌اند که می‌توانند به شناخت امور پیچیده‌ی جامعه برسند و از این رو تنها آنان شایسته‌ی حکومت و تصمیم‌گیری در امور سیاسی و اجتماعی هستند.



آدولف هیتلر و بنیتو موسولینی

«نازیسم» عنوانی است برای نظریه‌ها، روش‌ها و شکل حکومت آلمان در دوره‌ی آدولف هیتلر، که به صورت عام به عنوان مترادف فاشیسم برای نامیدن رژیم‌ها و نظریه‌های همانند به‌کار می‌رود. «نازی» مخفف "حزب ناسیونال

سوسیالیست کارگران آلمان (Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei) است. اصول نظری نازیسم هیتلری ترکیبی بود از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان، میلیتاریسم پروسی و نژادباوری. برنامه‌ی این جنبش ایجاد آلمان نیرومند میلیتاریست بود که بتواند مرزهای خود را گسترش دهد و ملت‌های آلمانی‌زبان را متحد سازد. شیوه‌ی حکومتی نازیسم به‌کار بردن تبلیغات گسترده، استفاده‌ی بیکران از زور و بهره‌گیری از خشن‌ترین ابزارهای دیکتاتوری بود.



فاشیسم و نئونازیسم

نخستین سازمان مهم نازیستی در سوئد، در دهه‌ی ۱۹۲۰ به دست برادران "فوروگورد" (Furugård) بنیان‌گذاری شد. پس از آن چندین سازمان نازیستی در سوئد پدید آمدند که برخی تا چند دهه به زندگی خود ادامه دادند. فزون بر آن، از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو، سوئد صحنه‌ی زایش و پویش گروه‌های نونازیستی و نو فاشیستی بسیاری بوده است. حزبی که برادران فوروگورد بنیان گذاشتند، پس از دگرگونی‌هایی چند، در سال ۱۹۳۱، حزب ناسیونال سوسیالیست سوئد (Svenska - SNSP) Nationalsocialistiska Partiet، نام گرفت. این حزب تا سال ۱۹۳۶ فعال بود. در سال ۱۹۳۴، حزب دیگری نیز پایه‌گذاری شد که رهبری آن را سون‌اولو لیندهولم (Sven Olov Lindholm) به دست داشت. نام این حزب در آغاز "حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران" (Nationalsocialistiska Arbetarpartiet SNAP) بود اما در سال ۱۹۳۸، برای متمایز کردن آن از حزب نازی آلمان، به "جمعیت سوسیالیست سوئد" (Svensk - SSS) Socialistisk Samling، تغییر داده شد. علاوه بر این دو حزب، سازمان دیگری نیز از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ فعالیت داشت که "بلوک ناسیونال سوسیالیست" (Nationalsocialistiska Blocket) نامیده می‌شد و اعضای آن بیشتر از میان لایه‌های اشرافی و نظامیان بودند.

این سه حزب و نیز حزبی به نام "حزب سوسیالیست" (Socialistiska Partiet) که در پایان دهه‌ی ۱۹۳۰ تاسیس شد، مستقیماً از ناسیونال سوسیالیسم آلمان الهام گرفته و با آن در ارتباط نزدیک بودند. سازماندهی آن‌ها نیز با سازماندهی حزب نازی آلمان تقریباً یکسان بود. اما در دهه‌ی ۱۹۳۰، حزب دیگری نیز که هدف‌های نازیستی را دنبال می‌کرد ایجاد شد که تاسیس آن در پیوند مستقیم با جنبش ناسیونال سوسیالیسم آلمان نبود. این حزب که "اتحادیه‌ی ملی سوئد"

(Sveriges Nationella Förbund SNF)، نام گرفت و تا دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز زیر همین نام کما بیش فعالیت‌هایی را سازمان داد، به وسیله‌ی سازمان جوانان "حزب دست راستی" (Högern)، سلف حزب مدرات امروز، که از حزب مادر جدا شده بود، به وجود آمد. در اول ماه مه ۱۹۳۴، نخستین کنگره‌ی این حزب برگزار شد و پس از آن فعالیت‌های گسترده‌ی آن در چارچوب اهدافی که با خواسته‌های نازیستی پیوندی عمیق و نزدیکی چشمگیری داشت آغاز شد. ایجاد "اتحادیه‌ی ملی سوئد" سخت مورد مخالفت سازمان‌های نازیستی دیگر قرار گرفت که با تشکیل آن منبع مهم جلب هوادار را از دست می‌دادند و این خطر نیز تهدیدشان می‌کرد که اعضا و هوادارانی که پیش‌تر از سازمان جوانان حزب دست راستی جدا شده و به آن‌ها پیوسته بودند، به آغوش سازمان پیشین خود بازگردند. در هنگام جدایی این سازمان از حزب مادر یعنی «حزب دست راستی»، دوتن از نمایندگان پارلمانی حزب نیز با آن همراه شدند و بدین ترتیب یک سازمان نازیستی، برای نخستین بار صاحب دو کرسی در مجمع قانون‌گذاری سوئد شد. اما این دوران کوتاه بود و اتحادیه‌ی ملی سوئد در سال ۱۹۳۶، کرسی‌های خود را در پارلمان از دست داد.



بیربر فوروگورد

اتحادیه ملی سوئد با حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان روابط بسیار نزدیکی داشت و حتی در دوران جنگ جهانی دوم، از حزب نازی آلمان برای انتشار روزنامه‌ی خود "داگپُستن" (Dagsposten) کمک مالی می‌گرفت.

به طور کلی می‌توان گفت که دوران شکوفایی جنبش نازیستی در سوئد دهه‌ی ۱۹۳۰ بود. اطلاع دقیقی از شمار اعضای سازمان‌های گوناگون نازیستی در این دوره، در دست نیست اما از داده‌های منابع موجود چنین برمی‌آید که ناسیونال سوسیالیسم در اوج پیشرفت خود در سوئد در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۳۰، حدود سی هزارتن و اتحادیه‌ی ملی سوئد چهل هزارتن عضو رسمی داشتند. این احزاب در انتخابات پارلمانی هیچ موفقیتی کسب نکردند، اما در سطح محلی، در کمون‌ها، توانستند به پیروزی‌هایی دست یابند و کرسی‌هایی را در مجامع نمایندگی محلی از آن خود کنند. در فاصله‌ی ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸، احزاب گوناگون ناسیونال سوسیالیست، مجموعاً بیش از صد کرسی در مجامع نمایندگی در کمون‌های سوئد را در دست داشتند.

نازیست‌های سوئد در فراکسیون‌های بسیاری پراکنده بودند و کوشش آن‌ها برای ایجاد جبهه‌ی واحد، به ویژه در پایان دهه‌ی ۱۹۳۰، بی‌ثمر ماند که از جمله علل آن می‌توان تضاد میان گروه‌های نازیستی چپ‌گرا و راست‌گرا، اختلاف نظر بر سر موضع‌گیری در برابر نازیسم آلمان و نبود شخصیتی برجسته و مورد احترام و بانفوذ در میان نازیست‌ها را نام برد.

در صحنه‌ی سیاسی جامعه‌ی سوئد در دهه‌ی پیش از جنگ جهانی دوم، حزب دیگری نیز که با وجود نزدیکی به اهداف و سازمان‌های نازیستی، چهره‌ای کاملاً مشخص و متفاوت داشت، فعالیت می‌کرد که بر خلاف دیگر احزاب دست راستی افراطی، از فاشیسم ایتالیا الهام گرفته و در پی ایجاد نظامی کورپراتیو بر طبق الگوی فاشیسم ایتالیائی بود. این حرکت سیاسی که «جنبش سوئد نوین» (Nysvenska Rörelsen) نامیده می‌شود، در دهه‌ی ۱۹۲۰ به وجود آمد و رهبری ایده‌ئولوژیک آن را، از همان آغاز، یکی از سرشناسترین چهره‌های جنبش فاشیستی اسکاندیناوی و اروپا «پر انگدال» (Per Engdahl) بر عهده داشت.

پر انگدال که تا پایان عمر در سال ۱۹۹۴ به فعالیت سیاسی خود ادامه داد، پس از شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی، از کوشش‌ترین فاشیست‌هایی بود که برای ایجاد همکاری گسترده میان احزاب فاشیستی اروپا و بر پا کردن یک انترناسیونال فاشیستی فعالیت می‌کرد و تا اندازه‌ای نیز در رسیدن به این هدف، یعنی ایجاد پیوند نزدیک میان سازمان‌های فاشیستی کامیاب بود. اما با وجود این می‌توان گفت که پس از جنگ جهانی دوم، فعالیت سازمان او «جنبش سوئد نوین» سخت فروکش کرد. هرچند که این حزب با اوج‌گیری دوباره‌ی جنبش دست راستی افراطی در سوئد و جهان در دهه ۱۹۸۰ و پیوستن اعضای جوان به آن، حیاتی دوباره یافت.



پر انگدال

پس از سال ۱۹۴۵، ادامه‌ی فعالیت سازمان‌های نازیستی در سوئد بسیار دشوار شد. فشار اجتماعی بر آن‌ها فزونی گرفت و بسیاری از اعضا و هواداران ترکشان کردند و بنابراین امکانات مالی آن‌ها سخت کاهش یافت.

پس از انحلال حزب نازیستی جمعیت سوسیالیست سوئد در سال ۱۹۵۰، جامعه‌ی سوئد تا سال ۱۹۵۶ از وجود نازیسم سازمان‌یافته تقریباً آسوده بود. اما در آن سال حزب تازه‌ای گام به صحنه‌ی سیاست نهاد که تا دهه‌ی ۱۹۹۰ فعالیتش را ادامه داد. این حزب که از سال ۱۹۶۰ به این سو حزب سراسری نوردیک (Nordiska Rikspartiet -NRP)، نامیده می‌شود به دست یک نازیست سنت‌گرا، "یوران آسار اوردسون" (Göran Assar Oredsson) بنیان گذاشته شد. این حزب هرگز نتوانست در جلب عضو و هوادار موفق باشد و شمار اعضای آن در هیچ دوره‌ای از دویست سیصد تن فراتر نرفت. اما از سوی دیگر این حزب توانست خاستگاه و آموزشگاهی کارآمد برای بسیاری از گروه‌های نژادپرست افراطی خشونت‌گرا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در سوئد باشد.

بخش چهارم:

نژادپرستی و بیگانگه‌ستیزی سازمان‌یافته در سوئد در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰

اوجگیری دوباره‌ی جنبش دست راستی افراطی (احزاب و سازمان‌های فاشیست، نژادپرست و بیگانگه‌ستیز) در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در سوئد پدیده‌ای بود هم‌پیوند با رشد و گسترش جنبش‌های همسان در اروپا و آمریکا. این پیشروی که تا یکی دو دهه‌ی پیش از آن امری تصورناپذیر بود، در تمام کشورهای اروپایی دیده می‌شد. پیروزی احزابی مانند "جبهه‌ی ملی" (Front National) در فرانسه، حزب DVU در آلمان و "حزب ترقی" (Fremskrittspartiet) در نروژ از نمونه‌های برجسته‌ی آن بود. نمونه‌ای از این پیشروی را نتایج انتخابات ایالتی در زاخسن آنهالت (Sachsen Anhalt) در آلمان در آوریل ۱۹۹۸ نشان داد که در آن حزب DVU، ۱۳ درصد رای‌ها را به دست آورد. یا تظاهراتی که در اول ماه مه ۱۹۹۸ توسط سازمان نازیستی NDP در لایپزیک برگزار شد و در آن بیش از ۶۰۰۰ نفر شرکت کردند که به درگیری گسترده میان پلیس، هواداران NDP و نیروهای چپ و دموکرات شرکت‌کننده در ضدتظاهرات انجامید.

در درون نیروهای دست راستی افراطی اروپا و همچنین سوئد، سه گرایش اصلی دیده می‌شد. یکی از این گرایش‌ها در احزاب و سازمان‌هایی تجلی یافته بود که با وجود نگهداشت درونه‌ی نازیستی و فاشیستی پیشین، کمابیش می‌کوشیدند صورتک دموکراتیک بر چهره زنند و از به کار گرفتن شعارهای شناخته‌شده‌ی فاشیستی و نازیستی گذشته و بهره‌گیری از نشان‌ها و نمادها و اونیفورم‌های رسوا شده خودداری کنند تا بتوانند شمار بیشتری از مردم این جامعه‌ها را به سوی خود بکشانند و به پارلمان و دیگر نهادهای قانونگذاری و تصمیم‌گیری راه یابند. برای نمونه می‌توان به "جبهه‌ی ملی" در فرانسه و "حزب دموکرات‌های سوئد" (Sverigedemokraterna) اشاره کرد. برخی از این احزاب، مانند جبهه‌ی ملی در فرانسه، در این راه به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یافتند. این احزاب تلاش بر این داشتند که خود را مخالف پرخاشگری و خشونت بشناسانند و در مواردی نیز از سازمان‌ها و احزاب پرخاشگر و

خشونت‌جو فاصله می‌گرفتند و آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دادند. این احزاب در دهه‌ی ۱۹۹۰ به بیشترین اندازه، مستقیم یا غیرمستقیم، از ابزارهای تبلیغی مدرن مانند اینترنت استفاده می‌کردند و نیز تلاش بر این داشتند که از جنبش به اصطلاح بازنگرش‌گری در جنایات آلمان هیتلری که کشتار جمعی یهودیان به دست آلمان نازی را انکار می‌کند، پشتیبانی نمایند و آن را تقویت کنند. برخی از سازمان‌های این طیف که می‌توان گفت در مرز میان دموکراتیک‌نمایان و خشونت‌گرایان قرار داشتند، برای نمونه "نوردلاند" (Nordland) در سوئد، عمده‌ترین تلاش خود را برای تهیه و توزیع موسیقی نازیستی، نژادپرستانه و بیگانه‌ستیزانه متمرکز کرده بودند که ابزاری بسیار کارآمد در جلب نوجوانان و جوانان بود.

استفاده از موسیقی یادشده، برای گرایش دوم یعنی سازمان‌های نونازیستی پرخاشجو و خشونت‌گرا نیز در جلب هوادار نقشی مهم بازی می‌کرد، اما شاید بتوان گفت بارزترین شیوه‌ی کار آن‌ها ترتیب دادن گردهمایی‌های پر هیاهو، ایجاد درگیری آگاهانه، یورش به نیروهای مخالف، مهاجران، همجنس‌گرایان، یهودیان و... و تهدید به شیوه‌های گوناگون از جمله به وسیله‌ی نامه، تلفن و مانند آن بود.



این گرایش خشونت‌گرایانه و پرخاشجویانه در سازمان‌های کوچک بسیاری که در سراسر اروپا پراکنده بودند دیده می‌شد که از شیوه‌های گوناگون تروریستی برای پیشبرد هدف‌های خود بهره می‌گرفتند.

گرایش سوم خود را در شکل حزب‌ها و سازمان‌هایی نشان می‌داد که بر طبق معیارهای سیاسی، فاشیست یا نازیست نبودند و از خشونت و شعارهای نژادپرستانه‌ی آشکار دوری می‌جستند، اما نشانه‌های بسیاری از خواسته‌های نژادپرستانه و قوم‌گرایانه در آن‌ها دیده می‌شد. این سازمان‌ها یا حزب‌ها به ویژه در زمینه‌ی مخالفت با مهاجر و پناهنده‌پذیری سخت کوشا بودند. در میان آن‌ها، برخی حزب‌های به اصطلاح «ناراضیان» را می‌توان یافت که تشکل‌هایی بودند به غایت پوپولیستی و بیشترین تلاش خود را در راستای یکی دو هدف عمده، برای نمونه کاهش مالیات یا ممنوعیت سقط جنین و مانند آن به کار می‌بردند. بسیاری از آن‌ها به مهاجر و پناهنده‌پذیری اعتراض داشتند و در محدود کردن

آن می‌کوشیدند و به صورتی از «پاکیزگی» فرهنگی و بستن راه نفوذ «عناصر بیگانه» دفاع و پشتیبانی می‌کردند.

تشکل‌های نازیستی و نژادپرست:

در دهه‌های ۸۰ و ۱۹۹۰، چند سازمان فاشیستی و نازیستی که در دوران پیش از جنگ دوم جهانی یا کمی پس از آن در سوئد بنیان گذاشته شدند، به حیات خود ادامه دادند. «حزب سراسری نوردیک» یکی از سازمان‌هایی بود که رهبران آن "آسار اوردسون" و همسرش "ورا" (Vera) نتوانستند یا نخواستند حزب خود را با شرایط روز کاملاً هم‌ساز کنند. این حزب مانند گذشته، آشکارا شعارهای پیشین ناسیونال‌سوسیالیستی را تکرار می‌کرد و در گردهمایی‌های خصوصی،



یوران و ورا اوردسون رهبران حزب سراسری نوردیک

اعضای حزب اونیفورم‌پوش حاضر می‌شدند و سلام هیتلری می‌دادند. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، حزب سراسری نوردیک دارای سازمان جوانان شبه نظامی (گروه ضربت) به نام «راگ» (RAG) کوتاه شده‌ی "گروه عملیاتی سراسری" (Riksaktionsgruppen) بود که وظایف خشونت‌آمیز نژادپرستانه‌ی حزب را بر عهده داشت. شماری از اعضای این گروه، به ویژه در منطقه‌ی یوتبوری به ترور و تهدید مخالفان، خارجی‌ان، یهودیان و همجنس‌گرایان دست می‌زدند که در مواردی به دستگیری و زندانی شدن آنان نیز می‌انجامید.

حزب سراسری نوردیک هیچگاه بیش از چند صد نفر عضو نداشته است. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱، شمار رای‌های این حزب حدود ۱۶۰ رای بود. شمار اعضای سازمان «راگ» نیز از سی چهار تن بیشتر نبود. اما حزب سراسری نوردیک و گروه ضربت آن، خاستگاه و آموزشگاه بسیاری از گروه‌های نژادپرست در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بود.

از سازمان‌های نژادپرستی که اعضای پیشین حزب سراسری نوردیک سازمان دادند، "انجمن آینده سوئد" (Föreningen Sveriges Framtid - FSF) بود که در سال ۱۹۸۸ "لیف لارشون" (Leif Larsson) عضو سابق «راگ» بنیان گذاشت و نشریه‌ای به نام "آینده سوئد" (Sveriges Framtid) را منتشر کرد

و برای نشر پیام‌های بیگانه‌ستیزانه، رادیوئی محلی نیز دایر ساخت. این سازمان، با همکاری شماری از سازمان‌های نژادپرست دیگر، چندین تظاهرات ضدخارجی برپا داشتند. اما باید آن را از سازمان‌هایی به شمار آورد که تلاش داشتند برای پنهان نگاه داشتن ماهیت فاشیستی و نازیستی خود، به سوی شعارهای ملایم‌تر ضدخارجی روی آورند. از سوی دیگر، این سازمان دارای گروه ضربت مسلحی به نام "گارد" (Gardet) نیز بود که وظیفه‌ی خود را «حفاظت بخش سیاسی جنبش» می‌نامید.

دو سازمان نژادپرست و بیگانه‌ستیز دیگر نیر که خاستگاهشان را می‌توان حزب سراسری نوردیک دانست، تا دهه ۱۹۹۰ فعالیت‌هایی داشتند: "حزب وحدت طلب آزاداندیش" (Frisinnade Unionistpartiet) و "حزب سوسیالیست کارگران سوئد" (Sveriges Socialistiska Arbetarparti - SSAP)، فزون بر این‌ها سازمان فاشیستی جنبش سوئد نوین به رهبری پر انگدال که پیش‌تر معرفی شد، دستکم تا مرگ وی در سال ۱۹۹۴ فعالیت می‌کرد و اتحادیه‌ی ملی سوئد یا SNF نیز که پیش‌تر به آن اشاره شد، فعالیت‌های خود را در دهه ۱۹۹۰ ادامه داد. SNF پس از جنگ جهانی روزبه روز کم‌توان‌تر شد و از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو فعالیت‌های آن از طریق چند سازمان جنبی مانند "لژ میکائیل مقدس" (ST. Michaelsorden) و جریانی به نام "جمعیت دوستی سوئد و شیلی" (Svensk Chilenska Sällskapet) و جز آن به نحوی ادامه یافت.

یکی از گروه‌هایی که از جمله چند تن از رهبران «راگ» سازمان دادند، سازمان مسلح "مقاومت سفید آریایی" یا "وام" (Vitt Ariskt Motstånd VAM) بود که در تابستان ۱۹۹۱ بنیان‌گذاری شد. بنیان‌گذاران آن همچنین از اعضای پیشین حزب دموکرات‌های سوئد بودند که خود آن نیز به دست چند تن از اعضای حزب سراسری نوردیک به وجود آمده بود. تا میانه‌ی ۱۹۹۰، حزب دموکرات‌های سوئد مهم‌ترین سازمان نژادپرست سوئد به شمار می‌آمد و شمار اعضای آن چند هزار نفر بر آورد می‌شد. حزب دموکرات‌های سوئد در سال ۱۹۸۶، به صورت رسمی از ائتلاف سازمانی به نام "سوئد را سوئدی نگاه دارید" (Bevara Sverige Svenskt BBS)، و نیز بخشی از یک حزب نژادپرست دیگر، "حزب ترقی" (Framstegspartiet)، به وجود آمد.

BBS را شاید بتوان به اصطلاح موفق‌ترین تلاش نازیست‌های سوئد در دهه‌ی ۱۹۸۰ به شمار آورد. این سازمان خود در سال ۱۹۷۹ برای مبارزه با

«مهاجرت بیگانگان به سوئد» تشکیل شده بود. هدف آن «حفظ پاکیزگی نژاد نوردیک» و ایجاد جبهه‌ای از نژادپرستان تمام اسکاندیناوی بود. با تبدیل شدن این سازمان به حزب دموکرات‌های سوئد که همین هدف‌ها را با ظاهری آراسته‌تر دنبال می‌کرد، بزرگ‌ترین سازمان نژادپرست سوئد در دهه‌ی ۱۹۸۰ پا گرفت. برخی ناظران سیاسی گفته‌اند که اگر حزب "دموکراسی نو" (Nydemokrati) که در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ تشکیل شد و در انتخابات عمومی سال ۱۹۹۱، شش درصد آرا را از آن خود کرد و برای نخستین بار وارد پارلمان سوئد شد، نمی‌بود، حزب دموکرات‌های سوئد بدون شک می‌توانست پیروزی چشمگیری در این انتخابات به دست آورد. تشکیل حزب دموکراسی نو که شعارهای مهاجرستیزانه‌ی آن با ظاهری بسیار آراسته‌تر ارائه می‌شد، شاید جلو پیشرفت حزب دموکرات‌های سوئد را سد کرده باشد و اگر چه خود «دموکراسی نو» بزودی با بحران‌های فرساینده روبرو شد و پشتیبانی از آن به سرعت از میان رفت و این حزب تمام کرسی‌های پارلمانی خود را در انتخابات سال ۱۹۹۴ از دست داد، حزب دموکرات‌های سوئد نیز نتوانست پشتیبانی از خود را افزایش دهد. در انتخابات سال ۱۹۹۱، حزب دموکرات‌های سوئد بیش از چند هزار رای به دست نیاورد و در انتخابات عمومی سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ نیز شمار رای‌های آن بیش از چند هزار نفر نبود.



به طوریکه گفتیم، خشونت‌گراترین اعضای جنبش دست راستی افراطی سوئد که در حزب دموکرات‌های سوئد و نیز سازمانی چون «راگ» پرورش یافته بودند و خاستگاه اصلی آن‌ها حزب سراسری نوردیک بود، در ۱۹۹۱، «مقاومت سفید آریایی»، وام، را پی‌ریزی کردند. اینان دموکرات‌های سوئد را به دلیل «میان‌هرو» بودن نمی‌پسندیدند و جنبش خود را که از روی الگوی سازمانی به همین نام در ایالات متحده یعنی White Aryan Resistance پیروی می‌کرد و سخت پای‌بند خشونت نژادی بود، به وجود آوردند. شماری از اعضای «وام» جزو گروه‌های "سرتراشیده" (Skin heads) در استکهلم و شهر سودرتلیه نیز بودند نخستین نشریه‌ی سازمان وام، "جنگ خیابانی (Street fight) بود که سپس به "شورش سفید" (Vit Rebell) و پس از آن به "توفان" (Storm) تغییر نام داد.

فعالیت «وام» به عنوان یک نیروی مهم نژادپرست کوشا در جهت «جنگ نژادی

برای مبارزه با هجوم بیگانگان به سوئد» پس از چند سال باز ایستاد. چند تن از رهبران این سازمان، در سال ۱۹۹۶ "ائتلاف ملی" (Nationella Alliansen) را به وجود آوردند که هدف بسیج و اتحاد تمام نیروهای نازیستی و نژادپرست سوئد را دنبال می‌کرد. لیکن این تشکل نیز بزودی از هم پاشید، اما به جای آن یکی از سازمان یافته‌ترین تشکل‌های نازیستی پس از جنگ جهانی در سوئد که در سال ۱۹۹۴ هسته‌ی اصلی آن تشکیل یافته بود، پا به صحنه گذاشت: "جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست" (Nationalsocialistisk Front - NSF). این سازمان از جمله پیرامون نشریه‌ای به نام INFO 14 پر و بال گرفت و رشد یافت.

جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست در تابستان ۱۹۹۴ در شهر کارلس کرنا در جنوب سوئد بنیان‌گذاری شد. بنیان‌گذاران آن شماری از اعضای پیشین «مقاومت سفید آریایی» بودند. بزودی این سازمان در شهرهای ترلپوری، هلسینگبوری و در مناطق اسمولند و وستریوتلند نیز تشکیل یافت و شعبه‌ای از آن در هانینگه در حومه‌ی استکهلم دایر شد.



سمبل وام

در استکهلم، جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست در هشتم نوامبر ۱۹۹۷، همزمان با برگزاری نخستین تظاهرات ضدیهود پس از جنگ جهانی دوم در سوئد، تشکیل یافت. شمار اعضای آن در هر یک از شهرهای محل فعالیت، بیش از چند ده نفر نبود اما بنا بر پژوهش‌هایی که انجام گرفته، این سازمان از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد تنها تشکل سیاسی نازیستی قابل توجه سوئد به شمار می‌رفت. هدف آن بنا بر گفته‌های رهبر سازمان، "آندرش هوگستروم" (Anders Högström) و دستیار وی "آندرس ارله سکوگ" (Anders Ärleskog) ایجاد یک سازمان فراگیر نازیستی در سراسر سوئد بود و با توجه به شمار سازمان‌های محلی آن در جنوب سوئد می‌توان گفت که تا اندازه‌ای در رسیدن به هدف خود در این منطقه کامیاب بود.

جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست خود را تنها تشکل ناسیونال سوسیالیست راستین (Den sanna nationalsocialisten) توصیف می‌کرد و ناسیونال سوسیالیست راستین همچنین نام نشریه‌ی ارگان این سازمان بود.

رهبران سازمان یکی از هدف‌های تشکل خود را چنین بیان کرده‌اند: «همه‌ی بیگانگان و دشمنان باید از سوئد اخراج شوند، چه بهتر داوطلبانه، اما اگر داوطلبانه سوئد را ترک نکنند، ما از یک راه حل نهایی در این زمینه پشتیبانی خواهیم کرد». یاد آور شویم که «راه حل نهایی» اصطلاح سران آلمان نازی برای نابودی کامل قوم یهود در اروپا بود.

جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست شبکه‌ی ارتباطی گسترده‌ای در سوئد و در خارج از سوئد داشت. با سازمان نازیستی DNSB در دانمارک از نزدیک همکاری می‌کرد و نیز با گروه Combat 18 یکی از سازمان‌های نازیستی خشونت‌گرای بسیار فعال در بریتانیا ارتباط و همکاری نزدیک داشت. سازمان به غایت خشونت‌گرای "برادری آریائی" (Ariska Brödraskapet) در سوئد نیز که تقریباً همه‌ی اعضای آن جنایتکاران حرفه‌ای بودند و چندین نفر را با انگیزه‌ی نژادپرستانه به شیوه‌ای فجیع به قتل رسانده بودند، از همکاران جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست به شمار می‌رفتند. راگناراکرکوردز (Ragnarock Records)، یکی از ناشران بزرگ موسیقی نژادپرستانه نیز جزو گروهی از سازمان‌های نازیستی بود که با جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست در برابر گروه متشکل از نوردلاند (Nordland)، بزرگ‌ترین بنگاه نشر موسیقی نژادپرستانه در اسکاندیناوی و سازمان موسوم به "مقاومت" (Resistance) به رقابتی شدید مشغول بود.

نوردلاند از سوی دیگر، در پی قتل نوجوانی چهارده ساله به نام «یورن هورن» در غرب سوئد به دست اعضای سازمان برادری آریائی در سال ۱۹۹۵، به



شدت از اعمال خشونت انتقاد کرد و از سازمان‌هایی مانند جبهه‌ی ناسیونال سوسیالیست و برادری آریائی فاصله گرفت. رهبران نوردلاند که نام نشریه‌ی این گروه نیز بود، خشونت را عاملی بازدارنده در جلب پشتیبانی از خواسته‌های نازیستی توصیف می‌کردند و از این رو باید این گروه را جزو سازمان‌های نازیستی‌ای به شمار آورد که به دلایل تاکتیکی با خشونت مخالفت می‌کردند. اما در این فاصله‌گیری از خشونت، برخی از کارشناسان سیاسی

هدف‌های تجاری و مادی نیز یافته‌اند. به این معنا که نوردلاند که شرکت "موزیک ۸۸" (Musik 88) را نیز اداره می‌کرد، برچسب خشونت‌گرایی را مانعی در راه فروش محصولات نازیستی که بسیار سود آور بود، می‌دانست و

تلاش بر این داشت که با فاصله گیری از خشونت، به ویژه بازار فروش صفحات نژادپرستانه‌ی تولیدی خود را گسترش دهد و رقیب خود را کناراک را واپس براند. نژادپرستی و نازیسم به منبع درآمدهای هنگفت برای برخی از گروه‌های دست راستی افراطی مبدل شده و بنابراین انگیزه مادی نیز بر انگیزه‌های ایده‌ئولوژیک و روانی آن افزوده شده بود.

یکی از نکاتی که درباره‌ی سازمان‌های نازیست و نژادپرست باید گفت، ناپایدار بودن آنهاست. این سازمان‌ها پیوسته در حال تغییر بودند، از هم می‌پاشیدند و اعضای آن‌ها دوباره با نامی دیگر گردهم می‌آمدند. گرایشی که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ دیده می‌شد از یک سو تلاش‌هایی بود برای ایجاد وحدت و سراسری کردن جنبش نازیستی و نژادپرست و از سوی دیگر فرار از تمرکز برای ایجاد سازمان‌های کوچک و کارآمد از دیدگاه انجام کارهای خشونت‌آمیز و برای پیشگیری از فاش شدن حرکت‌ها و تاکتیک‌ها و هویت اعضا.

موضوعی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هر از گاهی در مطبوعات مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت این بود که آیا برآستی این سازمان‌های نازیستی خشونت‌گرا با اعضای عمدتاً ۱۶ تا ۲۵ ساله که بسیاری نیز بزهکاران حرفه‌ای، قاتل و سارق و غالباً به غایت کم‌سواد و ناپخته از نظر سیاسی هستند، خطری برای ثبات سیاسی جامعه به شمار می‌روند یا نه. به این پرسش شاید بتوان پاسخ منفی داد. این سازمان‌های خشونت‌گرا مستقیماً خطری جدی برای ثبات سیاسی جامعه نداشتند، اما برای بسیاری از مردم، به ویژه اقلیت‌های قومی و جنسی و مذهبی دشواری‌ها و گرفتاری‌های بسیاری به وجود می‌آوردند و جو رعب و وحشتی که رفتار پرخاشگرانه‌ی شدید، خشونت فیزیکی جنایتکارانه و تهدید افراد و خانواده‌های مهاجر و اقلیت‌های جنسی و قومی و مذهبی و نیز کوشندگان ضدنژادپرستی با نامه و تلفن و مانند آن، در برخی مناطق می‌آفریدند، افراد بسیاری را از فعالیت‌های سازنده در راستای بهبود شرایط زندگی اقلیت‌های یاد شده و نیز از شرکت آشکار در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی باز می‌داشت یا این فعالیت‌ها را محدودتر می‌کرد.

خطرناک‌تر از این سازمان‌ها، شاید تشکل‌هایی بودند و هستند که با صورتک‌های دموکراتیک و با هدف‌های بسیار محدودتر قوم‌پرستانه و بیگانه‌ستیزانه وارد میدان سیاست می‌شوند: سازمان‌های بیگانه ستیز دموکراتیک‌نما که در بخش بعدی این گفتار به آن‌ها خواهیم پرداخت.

بخش پنجم:

سازمان‌های بیگانه‌ستیز دموکراتیک‌نما در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰

شناخته‌ترین احزاب بیگانه‌ستیز دموکراتیک‌نما در سوئد در منطقه‌ی "اسکونه" (Skåne) در جنوب این کشور فعالیت داشته‌اند و این احزاب به تدریج از اواخر دهه ۱۹۷۰ پدید آمدند و در دهه‌ی ۱۹۸۰، برخی از آنها فعالیت خود را گسترش دادند. اما فعالیت چشمگیر آنها در دهه‌ی ۱۹۹۰، به روشنی دوران جدیدی را در عرصه بیگانه‌ستیزی آغاز کرد. در آوریل ۱۹۹۷، یک ائتلاف انتخاباتی متشکل از این احزاب به وجود آمد با عنوان "رفاه اسکونه" (Skånes väl). این ائتلاف انتخاباتی احزابی مانند "حزب شوبو" (Sjöbopartiet)، (شوبو کمونی در جنوب سوئد است)، "حزب ترقی" (Framstegspartiet)، "حزب اسکونه" (Skånepartiet)، "دموکرات‌های میانی" (Centrumdemokraterna) و "رفاه کمون" (Kommunens väl KV)، را در بر می‌گرفت.

این احزاب در شهرهای گوناگون واقع در استان اسکونه، در مجامع نمایندگی محلی حضور داشتند. برای نمونه حزب شوبو چندین کرسی در شورای کمون (شهرداری) شوبو را در اختیار گرفت و نیروی بانفوذی در این کمون به شمار می‌رفت. حزب KV در کمون شولینگه (Kävlinge) دارای کرسی‌های نمایندگی در شورای کمون بود و حزب اسکونه نیز چند نماینده در شورای شهر مالمو داشت.

برخی از این‌گونه احزاب به صورت سراسری یعنی در سطح کشور فعالیت می‌کردند. برای نمونه حزب بیگانه‌ستیز "دموکراسی نو" (Ny demokrati)، "حزب دموکرات‌های سوئد" (Sverigedemokraterna)، "حزب نوین" (Det nya partiet) و حزب "محافظه‌کار" (Konservativa partiet). نقطه‌ی اشتراک همه‌ی این احزاب به طور عمده پناهنده و مهاجرستیزی آنها بود. همه‌ی این احزاب در راستای محدود کردن پناهنده‌پذیری تلاش می‌کردند و سختگیری‌های بسیاری را در این زمینه پیش می‌نهادند، برای نمونه بازگرداندن پناهندگان، اخراج شهروندان بیگانه‌ی بزه‌کار، کاهش کمک هزینه‌های اجتماعی برای شهروندان کشورهای دیگر در سوئد، دشوارتر کردن گرفتن تابعیت سوئد و مانند آن.

ائتلاف انتخاباتی احزاب بیگانه ستیز در اسکونه با هدف شرکت در انتخابات "پارلمان" منطقه‌ای اسکونه برپا شده بود اما سخنان برخی رهبران ائتلاف در مورد مطلوب بودن شرکت در انتخابات پارلمان ملی سوئد نیز شنیده می‌شد که می‌بایست جدی تلقی می‌شد، چرا که ارتباط این احزاب با برخی سازمان‌های حزبی و غیر حزبی کشوری و یا ابراز علاقه به تشکل‌هایی از این گونه نشانگر این گرایش بود. ابراز علاقه به حزب "دموکراسی نو"، "حزب دموکرات‌های سوئد"، "حزب نوین" و سازمان‌هایی مانند "اراده‌ی خلق" و "مهاجرت توده‌ای" (Folkviljan och massinvandringen)، انجمن "مسائل زرد و آبی" (Blågula frågor) (زرد و آبی رنگ‌های پرچم ملی سوئد است)، نشریه‌ی پناهنده‌ستیز "اطلاعات آزاد درباره مهاجرت" (Fri information om invandringen) و نیز تشکل تبلیغاتی موسوم به "جمعیت تلاشگران برای پیشرفت ملی و بین‌المللی" (Samfundet för nationell och internationell utveckling) که همگی تشکل‌هایی سراسری بودند و عمده‌ترین فعالیت خود را به مبارزه برای محدود کردن پناهنده و مهاجر پذیری اختصاص داده‌بودند، هشدار آشکار بود.

چنانکه در بخش‌های آینده‌ی این رشته گفتارها خواهیم دید، این هدف‌ها سال‌ها بعد یعنی در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ در سوئد، با پیروزی حزب بیگانه‌ستیز دموکرات‌های سوئد سرانجام تحقق یافت.

تشکل موسوم به "اراده‌ی خلق و مهاجرت توده‌ای" سازمانی بود که همزمان با بنیانگذاری ائتلاف Skånes väl در جنوب سوئد به وجود آمد و شایان توجه است که رهبر آن "کنت ساندبری" (Kenneth Sandberg) همچنین از رهبران حزب Kommunens väl یکی از احزاب ائتلاف انتخاباتی نامبرده بود. در این سازمان، برعکس سازمان‌ها و احزاب نژادپرست خشونت‌گرا که پیش‌تر شرح داده شد، چهره‌های دانشگاهی، کارشناسان امور اقتصادی، مهندسان و کسانی مانند آن‌ها دیده می‌شدند، هرچند که افرادی با پیشینه‌ی نازیستی نیز غایب نبودند. تبلیغات این سازمان علیه مهاجر و پناهنده‌پذیری، از راه چاپ کتاب، ترتیب دادن گردهمایی، نگارش مقالات و اطلاعیه‌ها و بروشورها، برانگیختن مردم به نوشتن نامه‌های اعتراضی به نمایندگان پارلمان، وزیران و مقام‌های گوناگون در عرصه‌ی امور مهاجران و پناهندگان انجام می‌گرفت. اینترنت نیز از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به ابزار تبلیغی مهمی برای این سازمان و سازمان‌های همگون تبدیل شد. شاید بتوان گفت که اراده‌ی خلق و

مهاجرت توده‌ای و نیز جمعیت تلاشگران برای پیشرفت ملی و بین‌المللی که از جمله بروشور بیگانه‌ستیزانه‌ی موسوم به "کتاب زرد" (Gula boken) را انتشار داد، کارآمدترین سازمان‌های ضد مهاجران و پناهندگان در نیمه دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ بودند. اما شاید بتوان اراده‌ی خلق و مهاجرت توده‌ای را همچنین تشکلی مناسب برای گردآوری تمام نیروهای بیگانه‌ستیز، از ناراضیان ناآگاه گرفته تا نازیست‌های هدفمند، پیرامون خواست مبارزه با مهاجر و پناهنده‌پذیری در سوئد ارزیابی کرد که گنجایش آن را داشت که یکبار به عنوان حزبی سراسری به پا خیزد و همانند حزب "دموکراسی نوین" که در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ ناگهان "ظهور" کرد و با عوام‌فریبی گستاخانه‌ی خود حتی توانست به پارلمان نیز راه یابد، با شرکت در انتخابات پارلمان کارزاری گسترده در جهت اهداف بیگانه‌ستیزانه راه اندازد. اما اندک اندک چنین حزب کشوری پیرامون هسته‌ی حزبی دیگری پا گرفت و رشد یافت: حزب دموکرات‌های سوئد که در دهه‌ی اول سده‌ی بیست و یکم به بزرگترین حزب بیگانه‌ستیز دموکراتیک‌نما تبدیل شد.